

جامشود

شیخ علاء الدوله سمنانی در منظر اندیشه ما
به کوشش: حمید رضا نظری (مکت)

به نام خداوند جان و خرد

جام شهود

(شیخ علاءالدوله سمنانی در منظر اندیشه‌ها)

به کوشش

حمیدرضا نظری (حکمت)



انتشارات حبله رود

۱۳۹۹

- سرشناسه : نظری، حمیدرضا (حکمت). ۱۳۴۴- گردآورنده
- عنوان و نام پدیدآور : جام شهود: شیخ علاءالدوله سمنانی در منظر اندیشه ها / به کوشش حمیدرضا نظری (حکمت)
- مشخصات نشر: سمنان : انتشارات حبله رود، ۱۳۹۹.
- مشخصات ظاهری : ۳۰۱ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
- شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۸۷-۸۶-۱
- وضعیت فهرست نویسی: فیفا
- یادداشت : این اثر با حمایت مؤسسه فرهنگی هنری سمن بویان سمنان منتشر شده است.
- یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۹۱]-۲۹۶: همچنین به صورت زیرنویس.
- موضوع : علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد، ۶۵۹-۷۳۶ ق. نقد و تفسیر.
- موضوع : عارفان- ایران- سمنان
- موضوع : Mystics- Iran- Semnan
- موضوع : عارفان- ایران- قرن ۷ ق.
- موضوع : Mystics- Iran- 14 th century
- شناسه افزوده : مؤسسه فرهنگی هنری سمن بویان سمنان
- رده بندی کنگره : BP۲۷۹/۲
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۸۹۲۴
- شماره کتاب شناسی ملی: ۷۴۳۵۲۱۷



انتشارات حبله رود

سمنان

میدان معلم، ساختمان فردوس

طبقه اول، واحد ۷

www.hablerood.ir

تلفن: ۰۲۳-۳۳۳۴۱۵۶۲

شناسنامه

جام شهود

شیخ علاءالدوله سمنانی در منظر اندیشه ها
به کوشش: حمیدرضا نظری (حکمت)

ناشر: حبله رود

چاپ نخست، ۱۳۹۹

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۸۷-۸۶-۱

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

تایپ و صفحه آرایی: محمدتقی رهبری فرد

طرح روی جلد: سمیرا جمشیدی

چاپ و صحافی: آذین

قیمت: پنجاه و پنج هزار تومان

تصویر پشت جلد کتاب: مقبره شیخ علاءالدوله سمنانی (روستای صوفی آباد شهرستان سرخه)
این اثر با حمایت مؤسسه فرهنگی هنری سمن بویان سمنان منتشر شده است.

فهرست

- کلام نخست: شیخ علاءالدوله سمنانی عارفی با ابعاد ناشناخته هنوز / حمیدرضا نظری (حکمت) ۱
- گزینه‌ها و نهاده‌های فرهنگ مدار و مردم پرور در میراث معنوی و مادی شیخ علاءالدوله سمنانی و تأثیر آن بر وقف نامه عمیدالملک سمنانی / محمد احمدپناهی (پناهی سمنانی) ۵
- تقابل دیدگاه‌های شیخ علاءالدوله سمنانی و پیروان بودیسم دربارهٔ بی‌آزاری / دکتر رحیم جاووش اکبری ... ۳۱
- شخصیت باطنی شیخ علاءالدوله سمنانی / استاد محمد خواجوی ۴۵
- رفع ابهام و دفع اتهام / مهدی عندلیب (عندلیب‌زاده) ۶۳
- بررسی اختلاف علاءالدوله سمنانی و ابن عربی در موضوع «وحدت وجود» / دکتر قاسم کاکایی ۷۵
- اعترافات علاءالدوله سمنانی / عطاءالله تدین ۹۹
- علاءالدوله و سبک عراقی / دکتر عبدالرضا مدرس زاده ۱۰۵
- محاکمه‌ای در منازعهٔ عارف سمنانی با شیخ اکبر، ابن عربی / حامد ناجی اصفهانی ۱۱۷
- شیخ علاءالدوله سمنانی و نظریهٔ وحدت وجود / دکتر قاسم کاکایی ۱۲۹
- علاءالدوله سمنانی و تفسیر عرفانی او / دکتر محمدرضا موحدی ۱۶۵
- علاءالدوله سمنانی / دکتر علی اصغر حلبی ۱۸۳
- تحلیل سرّ در اشعار علاءالدوله سمنانی / دکتر عظیم حمزئیان، الهام رضوانی مقدم ۱۹۳
- اشعار عربی شیخ علاءالدوله سمنانی / سمیه حسنعلیان ۲۱۵
- رساله در فتوت (علاءالدوله سمنانی) / قاسم انصاری ۲۴۵
- شیخ علاءالدوله سمنانی، بایزید بسطامی، مولوی و همام تبریزی / قدرت‌الله خیاطیان، قاسم رؤفی ۲۶۹
- پژوهش‌هایی دربارهٔ شیخ علاءالدوله سمنانی ۳۹۱

کلام نخست:

شیخ علاءالدوله سمنانی

عارفی با ابعاد ناشناخته هنوز

اکنون که در اواسط قرن پانزدهم هجری قمری قرار داریم حدود هفت صد و شش یا هفت سال است که از زمان درگذشت و خاموشی بزرگ مردی از تبار عارفان نام آور قرون اسلامی می‌گذرد. شیخ علاءالدوله سمنانی (۷۳۶-۶۵۹ هـ ق) عارفی محقق و پژوهشگری ژرف کاو در عرصه‌های فکری و کلامی عرفان و دین و تصوف اسلامی، که آن طوری که باید هنوز شناخته نشده است.

شخصیت عرفانی و معنوی و علمی شیخ علاءالدوله سمنانی باعث شده است تا ابعاد تاریخی و اجتماعی و حتی سیاسی زندگی او کمتر مورد توجه اهل علم و محققان قرار گیرد. تصور اینکه عارفی در مقام و شأن و شخصیت او شاهد یک سری از فجایع بزرگ عصر خویش به دلیل حضور مغولان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی آن روز بوده شاید کمی سخت باشد چه اینکه ما اکنون پس از گذشت این همه سال نمی‌توانیم تصور کنیم که این عارف بزرگ شاهد به قتل رسیدن پدر، عمو و دایی خویش در مقاطع مختلف زندگی خود بوده است. اما هیچ یک از محققان و نویسندگان تاریخ بر این جنبه‌های زندگی سخت این عارف دل سوخته توجه نکرده‌اند با اینکه اکثر محققان در کتب و تذکره‌های گوناگون به کشته شدن بستگان شیخ به دست سران و بزرگان ارغون شاه اشاره کرده‌اند.

صرف نظر از جنبه‌های ظاهری مصائب این چینی که بر روح و روان او می‌توانسته اثراتی بزرگ داشته باشد و حتی در اشعار وی نیز ظاهر گشته است چه بسا موجب دوری‌گزینی وی از دستگاه حاکمیت مغول بوده است. فرارهای متعدد او از زندان‌های همدان و تبریز و اشتیاق وافر او به زندگی در عزلت و جدایی از مناصب سیاسی در مقطعی کوتاه و تمسک به عرفان و معنویت و انجام چله‌نشینی‌های سنگین و متعدد و طی کردن مقامات معنوی و کسب مدارج عالی و عرفانی و کشف حقایق معنوی که در لابه لای سطور زندگی او آشکار گردیده مخاطب مشتاق به زندگی این عارف را با چالش‌های بزرگی از نظر فکری و تحقیقاتی مواجه می‌نماید.

شاید به تعبیر یکی از فضلاء فرهیخته و دانشور عرصه عرفان اکنون کمتر کتابی را می‌توان یافت که از علاءالدوله ذکری به میان آورده باشد ولی از انتقاد وی نسبت به ابن عربی سخنی نگفته باشد! علت این شهرت و حساسیت این است که اولاً کمتر عارفی را می‌شناسیم که از نظریه وحدت وجود انتقاد کرده باشد و ثانیاً ابن عربی (قدوه و پیشوای قائلان به وحدت وجود به حساب می‌آید) که تمام دیدگاه صوفیانه وی حول نظریه وحدت وجود دور می‌زند.^۱

این ویژگی شیخ علاءالدوله را بیفزایید بر برخی از دیگر ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن عصر که موجب می‌گردد ما در مقابل خویش با شخصیتی مواجه خواهیم شد که گویی یک تنه قصد داشته تمام بار مسئولیت‌های فرهنگی و اجتماعی و دینی عصر خویش را بر دوش کشد!

نگارنده قصد قلم فرسایی ندارد چرا که بسیاری از مسائلی که در رابطه با شیخ علاءالدوله می‌بایست مطرح شود به طرق گوناگون در برخی از نوشته‌ها و مقالات پیوست این کتاب آمده است. مجموعه مقالات حاضر که برگرفته از برخی نشریات یا کتب مختلف در زمان‌های

گوناگون بوده دست‌اندرکاران و دوستان علاقه‌مند در مؤسسه فرهنگی و هنری سمن بویان را بر آن داشت تا این مقالات را گردآوری و دوباره در معرض دید علاقه‌مندان قرار دهند. چرا که برخی از علاقه‌مندان به آثار شیخ مشتاقانه به دنبال مطالب یا مقالاتی از این دست بودند. مسئولیت این کار که از طرف مؤسسه فوق به صاحب این قلم واگذار شد تا آنجا که امکان داشته سعی کرده مقالاتی را در اینجا گرد آورد که از جمیع جهات زندگی و آثار شیخ علاءالدوله را مورد بررسی قرار داده باشند. اگرچه که می‌داند شاید در این کار خیلی موفق عمل نکرده باشد. علی‌رغم اهمیتی که زندگی و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی داشته و دارد اما آن طوری که در انتهای این کتاب به کتاب‌شناسی شیخ اشاره می‌شود تعداد این آثار هنوز به یک‌صد عنوان نرسیده است. نگارنده ضمن قدردانی و پاسداشت کوشش‌های علمی همه نویسندگان فرهیخته این مجموعه و یادکردی از همه بزرگوارانی که در کنگره علمی شیخ علاءالدوله سمنانی در آبان ماه ۱۳۸۰ حضور داشتند امیدوار است این کوشش ناچیز مقبول طبع نویسندگان و صاحب نظران و پژوهشگران عرصه عرفان و معنویت قرار گیرد.

در پایان لازم است مراتب تشکر و قدردانی خویش را از دکتر علیرضا شاه حسینی مدیر فهیم انتشارات جبهه‌رود، محمدرضا جدیدی مدیر مؤسسه فرهنگی و هنری سمن بویان که این اثر با حمایت ایشان منتشر شده است و نیز آقای محمدتقی رهبری فرد که زحمات تایپ و صفحه‌آرایی این اثر بر عهده ایشان بوده ابراز نمایم و نیز خانم سمیرا جمشیدی که زحمت طراحی جلد را بر عهده داشته‌اند از ایشان نیز سپاسگزارم. برای همه این عزیزان از درگاه ایزد منان آرزوی بهروزی و سعادت را دارم. سپاس ویژه من نثار استاد نجیب مایل هروی است که با تلاش‌های علمی ایشان در سال‌های گذشته برای اولین بار در دوران معاصر غبار گمنامی را از چهره شیخ علاءالدوله سمنانی زدود و به رسم یادبود باید این اثر را به عرفان پژوه بزرگ تقدیم داشت.

حمیدرضا نظری (حکمت)

گزینه‌ها و نهاده‌های فرهنگ مدار و مردم پرور
در میراث معنوی و مادی شیخ علاءالدوله سمنانی
و تأثیر آن بر وقف نامه عمیدالملک سمنانی^۱

استاد محمد احمدپناهی (پناهی سمنانی)^۲

هر گاه- آن چنان که معمول است- به نوعی تقسیم بندی در جنبش صوفیه قائل باشیم و آن را به دو جریان «پویا» و «ایستا»، بخش بندی کنیم، شیخ ابوالکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی (۶۵۷-۷۳۶ هـ ق) مهم‌ترین و درخشان‌ترین شخصیت در جریان پویای این مرزبندی است.

کاوش در زندگی این مرد نامدار تاریخ فرهنگ ایران نشان می‌دهد که او از واپسین سال نوجوانی که پای به عرصه حیات اجتماعی گذاشت، تا هنگامی که مغز و بازویش از حرکت باز ماند، دمی از تکاپو باز نایستاد.

ما باید فرایند این تکاپو را در دو گستره مهم، یعنی «فکر» و «عمل» بنگریم تا به نهاده‌هایی که به مثابه میراثی گران قدر از حیات تقریباً هشتاد ساله شیخ بر جای مانده است، دست یابیم؛ میراثی که نزدیک به هفت قرن آبشخور بسیاری از رهپویان عرفان و تصوف

۱. فرهنگ قومس، شماره ۲۰ (تابستان ۱۳۸۱).

۲. نویسنده و پژوهشگر تاریخ و فرهنگ مردم (۱۳۹۵-۱۳۱۳ش)

پویای ایران بوده و حتی امروز هم، به صورت مستقل و پیراسته از گرایش‌های صوفیانه، پویا و کاربردی است.

در برشماری این نهاده‌ها، میان فکر و عمل، از آن روی نمی‌توان تفکیکی گذاشت که هر دو جنبه در منش و شخصیت شیخ در آمیزه‌ای جدانشدنی، عمل کرده‌اند.

به اعتبار منابع معطوف به زندگی علاءالدوله - خواه آنها که حاصل اندیشه و قلم خود اوست، یا آنها که تراوش اندیشه دیگران درباره اوست - پندار و کردار این مرد، همواره در راستایی موازی حرکت کرده‌اند، به عبارت ساده‌تر، کردار او به درستی از پندار او ناشی شده است. هم از این روی در این نوشته، نهاده‌های شیخ - که ما آنها را «مردم پرور» و «فرهنگ مدار» ارزیابی کرده‌ایم - در چند محور، با این عنوان‌ها، مورد بحث قرار گرفته‌اند:

۱. گزینه‌های اجتماعی و سیاسی

۲. گزینه‌های اخلاقی و تربیتی

۳. گزینه‌های اقتصادی (عمران و آبادی)

۴. گزینه‌های فرهنگی

روشن است که هر کدام از این عنوان‌ها - و اساساً دیگر جنبه‌های زندگی شیخ - را می‌توان به عناوین متعدد دیگری تقسیم کرد، اما با در نظر داشتن زمان و مکان، در این نوشته چنان تطویلی را سزاوار نمی‌دانیم، جز این که در پایان، مقایسه‌ای در نهایت اختصار میان نظرات و اهداف شیخ در موقوفات خویش و وقف نامه عمیدالملک سمنانی صورت دهیم.

نهاده‌های اجتماعی و سیاسی

همچنان که می‌دانیم شیخ علاءالدوله سمنانی از همان پانزده سالگی (۶۷۴ ه ق) که به پشتوانه و اعتبار دولت مردان مقتدر خانواده‌اش - پدر، عمو و... - به بالاترین مرکز قدرت زمانه، یعنی دربار مغولان پیوست، در کانون مسائل سیاسی و اجتماعی روز ایران قرار گرفت و شگفت اینکه از همان آغاز جوانی با مقدار و مرتبت مقام‌های سیاسی و اجتماعی آشنا بود و بر

کم و کیف آنها اشراف داشت. این مدعا از نوشته‌های خود شیخ برمی‌آید، آنجا که گفته: «من که در خانواده‌های محتشم به نوجوانی رسیدم، به هر کاری راضی نمی‌شدم و ملازمت هر کسی را نمی‌پذیرفتم، مگر سلطان روزگار را که «ارغون» بود.»^۱

گفتنی است که این سلیقه را در گزینش مناصب اجتماعی در ۱۵-۱۶ سالگی که به ارغون پیوسته، داشته است.^۲

علاءالدوله، پیوند با دربار مغولان را با اختیار، مبتنی بر اندیشه و تفکر مقتضی سن و سالش پذیرفته و این انتخاب را، نه از سر آزمندی و به بوی مال و مکت- که از آن بی‌نیاز بوده- بلکه به مثابه یک عمل اجتماعی مخلصانه متحقق ساخته است. وی خود تصریح کرده است که: «ده سال بی‌طمع خلعتی و مال، به همگی همت، به عمل پیشگی او (ارغون) پرداختم.»

اخلاص من در ملازمت و خدمت به سلطان، از دیگر ملازمان و عمل پیشگان ممتازم کرد و مورد توجه و عنایت سلطانم گردانید.^۳

بدین ترتیب او نخستین نهاده را به گاه قبول مسئولیت اجتماعی، در ایمان و اخلاص به کار و پرهیز از آزمندی قرار داد و در عمل هم به اثبات رسانید.

اخلاص در این دوران «عمل پیشگی» که باید آن را دوره تجربه و خطا در زندگی اجتماعی او شمرد وقتی با آموختن فوت و فن کار یا به تعبیر خودش «فضلیات» راهکارهای دیوانی، توأم شد، چنان موقعیت و وجاهتی را موجب شد که «ارغون» او را مقرب خود ساخت، به طوری که محسود دیگر وزرا و امرا شد.^۴

۱ و ۲ و ۳. شیخ علاءالدوله خود شرح جذابی از چند دهه نخستین زندگانی خویش در فصل اول از باب ششم کتاب «العروه» آورده است که سندی معتبر و پایه برای مرور در احوال اوست. در این مورد نگاه کنید به: سیدمظفر صدر، شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی، ۱۳۳۴، صص ۶۲-۶۱ و نیز: نجیب مایل هروی، مصنفات فارسی نوشته علاءالدوله سمنانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۹.

۴ و ۵. مصنفات، همان، ص ۱۰.

شدت اخلاص در اوان وظیفه دیوانی - که گاه او را از تکالیف ربانی باز می‌داشت - وی را به معرکه‌های نظامی و جنگی نیز غلطانید، چنانکه به سال ۶۸۳ که ارغون و دیگر شاهزادگان مغول از اسلام پذیرفتن احمد نکودار برنجیدند و با او به جنگ برخاستند، علاءالدوله ۲۴-۲۵ ساله نیز با ارغون در این جنگ همراه شد و با خود گفت: «جنگی کنم که پسندیده پادشاه افتد.»^۱

اگرچه پیوند با بدنه اصلی قدرت و تراکم وظایف دیوانی وی را از شخصیت فرهنگی‌اش نیز آن چنان دور می‌ساخت که گاه «خوانده‌ها و آموخته‌هایش را فرایاد نمی‌آورد و نمی‌توانست چیزی بر آن بیفزاید»، اما جوشش و غلیان عنصر پویایی در نهاد او، آرامش نمی‌گذاشت. گسستن از ارغون خان، فراز مهم دیگری در زندگی علاءالدوله است. از منابع خودنوشته شیخ چنین برمی‌آید که بریدن از دربار مغول، هم از نظر شخصی و هم از جهت اجتماعی به آسانی تحقق نیافت. اگرچه علاءالدوله در پی تحول درونی از ارغون بریده بود، اما برای خان مغول بریدن از علاءالدوله، به سبب خصال شخصی و قابلیت توأم با اخلاص او در مدیریت مشاغل دیوانی آسان نبود. داستان ملاقات و مناظره آن دو با هم - که علاءالدوله خود شرح جالبی از آن داده - بسیار مشهورتر از آن است که نیاز به تکرار داشته باشد.

از جهت اجتماعی نیز گسستن از ارغون وضعی بحرانی پیش آورد. نوع رفتار سرد و سخت بی‌نیازانه علاءالدوله با ارغون، منسوبان و از جمله عمویش که در دولت مغول صاحب جاه و مقام بودند و در بیم از دست دادن موقعیت خود، واکنشی خشمگین به علاءالدوله نشان می‌دادند، نموده‌ای این وضع بحرانی بود. می‌توان احتمال داد که آن منسوبان نسبت به جان خویشاوند جوان خود - در پی رفتارش با ارغون - بیمناک بودند. واکنش دیگر را دولت‌مردان تاتار نشان دادند که پس از بیرون آمدن علاءالدوله از نزد ارغون به او گفتند که: تو از نزد ما گریخته‌ای و تاجیکی [ایرانی هستی].

اما هیچ کدام از این واکنش‌ها، علاءالدوله را که از درون متحول شده بود، از تصمیم‌ش بازداشت. او به سمنان آمد (۶۸۵ هـ ق) و از تمامی تعلقات دیوانی و اشرافی دست شست و در تکمیل روند خودسازی و خودشکنی در سر آرامگاه شیخ حسن سکاکی، قبا و کله و کمر دیوانی را باز کرد و به دور انداخت و جامه صالحان پوشید و غلامان و کنیزان خانگی [این نموده‌های ارزش اشرافی] را آزاد ساخت. این اعمال نمونه‌های دیگری از نهاده‌های اوست. این نهاده‌ها آنگاه کامل‌تر می‌شوند که می‌بینیم بریدن از تعلقات دیوانی و مظاهر اشرافی در نزد او به معنای شانه خالی کردن از مسئولیت اجتماعی ناوابسته به نظام دیوانی نبود. شیخ از این پس بی آنکه مقام و عنوانی داشته باشد، هر گاه که ضروری دانست، از ملاحظه در امور دیوانی پرهیز نکرد. قبول نقش وساطت برای آشتی دادن امیرچوپان و ابوسعید بهادر، ایلخان مقتول مغول (۷۲۷ هـ ق) - اگرچه ناموفق - و نیز سفر به سلطانیه برای شرکت در مراسم افتتاح آن شهر نوین (به دعوت ابوسعید)، از نموده‌های این گونه ملاحظات سیاسی است. در نهاده‌های سیاسی - اجتماعی شیخ، به عدم قبول مقام دولتی، ملاحظه در حد آشتی دادن دو قدرت متخاصم سیاسی با حضور در یک آیین رسمی دولتی اکتفا نشده است، بلکه به ستم ستیزی و دفاع از فرودستان و غارت شدگان، هشدار به حکومت‌گران برای پرهیز از تاراج زندگی مردم، بهایی خاص داده شده است، تا آنجا که دوشیدن مردم و خواستن از آنها، با گدایی برابر گرفته شده و به کرات از چپاول خلق الله ابراز نفرت شده است:

چون گدایی نیست جز خواهندگی	هر که چیزی خواست از مردم، گداست
ور به زخم چوب خواهد، نزد عقل	او گدای ظالیم بس بی‌حیاست
زنی بتر آنست کز مسکین به زور	می‌ستاند زر که: این ادرار ماست
از ره انصاف پرسم از شما	این چنین ظلمی در این دولت رواست؟
خود بپرسید از همه خلق جهان	کائن چنین بیداد در عالم کجاست؟
در فرنگ و چین و در هند و ختا	جمله می‌گویند کائن جور و خطاست

آنچه بر ما بود گفتیم و نوشت دفع این بیداد زین پس با شماست^۱
او کمر متابعت سلطان بستن را تنها زمانی معتبر و مقبول دانسته که در التزام «کار
مظلومان و یا افتادگان به منزل رساندن» باشد. او در پایان عمر به این نتیجه رسیده بود که:
«این که مرا در آخر عمر معلوم شد، اگر در اول عمر معلوم شدی، ترک ملازمت سلطان
روزگار ننمودمی و هم در قبا، خداپرستی کردمی و پیش ملوک، مهمات مظلومان ساختمی»^۲

نهادهای اخلاقی و تربیتی

مکارم و ارزش‌های اخلاقی، بُن‌مایه سرشت و منش علاءالدوله سمنانی است. در این
قلمرو، از نهادهای شیخ، فهرستی طولانی می‌توان به دست داد: پشت پا زدن به فرهنگ و
معارف اشرافیت موروثی و خاندانی، شجاعت درخشان در بریدن از زخارف دنیایی، گذشتن از
جاه و مقام دیوانی و رها کردن کلاه و قبا و کمر، آزاد کردن بندگان و کنیزان، صدقه دادن
اموال و وقف کردن آنها، پایداری در اعتقادات و اصرار و ابرام در ترویج آنها، شهادت در
اعتراف به اشتباه هنگام رسیدن به دریافت‌های تازه فلسفی، ارزش نهادن بر کار و تلاش و
نفرت از بیکاری و بیکارگی، برخورد ساده و تملق آمیز با صاحبان مناسب درباری و دیوانی،
دوری از زهد غرور آفرین و نخوت آفرین، اعتراف به گناه و خطا و پوزش خواهی و... مقولاتی
از نهادهای اخلاقی شیخ به شمارند که برای هر کدام مصداقی روشن در دست است.

شیخ پس از کناره گیری از دربار مغولان - چنانکه گفتیم - به عنوان اولین اقدام، مظاهر
مادی منزلت‌های دیوانی، مثل قبا و کلاه و کمر را به دور افکند و از نمودهای اشرافیت، مال و
مکنت را یا وقف کرد یا بخشید و کنیزان و غلامان سرایی را آزاد ساخت.

از مشهورترین فرازهای زندگی شیخ، پایداری او در اعتقادات و دریافت‌هایش از دین و

۱. دیوان کامل اشعار فارسی و عربی شیخ علاءالدوله سمنانی، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، شرکت مؤلفان و
مترجمان ایران، ۱۳۴۴، ص ۲۶۴-۲۶۳.

۲. تذکره دولتشاه سمرقندی، نقل از صدر، همان، صص ۶۲-۶۱.

مقولات فلسفی آن است. تا آن حد که کارش در این زمینه به تعصب و درگیری‌های تند و ناروا با اصحاب و اندیشه‌های دیگر کشید. متفکر بزرگ، ابن عربی (محبی‌الدین بن عربی اندلسی) را «ملحد» نامید و عبدالرزاق کاشانی را «دور از طیب لقمه و صدق لهجه» خواند و دانشمندی دیگراندیش را تا به قصد کشتن دنبال کرد.^۱

این یکسو نگری و تعصب در نهادهای اخلاقی شیخ البته بار مثبت ندارد، اما در فرایند تکاملی شخصیت شیخ می‌بینیم که این نقیصه جبران می‌شود، چرا که پای فشردن و اعمال تعصب تا جایی ادامه می‌یابد که در باور او خللی وارد نشده و اگر به مرور زمان به تجربه‌ها و دریافت‌های تازه رسیده، آن مایه از شجاعت اخلاقی و صراحت بیان را به کار برده که از باورهای پیشین دست بردارد. چنانکه به اعتبار قول یکی از مریدانش - شاه علی فراهی از بزرگان اصحاب شیخ - در آخر حیات می‌فرمود:

«من هر گونه طعن غلیظ که به نسبت شیخ محبی‌الدین ظاهر گردانیده‌ام، بالأخره از قصور فهم خود دانسته، از آن نوع اعتقاد طریق انصراف واجب دیده‌ام» و به فراهی سفارش کرد که «اکنون از روی بصیرت و دانایی، به هر موضع که سخنی از تنوعات رقم قلمم به نظر شعور تو می‌رسد، از صفحات صحایف اوراق و اجزای مصنفات من، به جملگی حک نمای.»^۲

به اعتراف صادقانه او به اشتباه از همین دست، در ماجرای گسستن از دربار ارغون اشاره کردیم که معتقد شده بود: «در قبا هم می‌توان مهمات مظلومان را ساخت» و از فشار حکمت ظلم بر مردم کاست.

از دیگر ملکات برجسته شیخ، صدق گفتار و صراحت لهجه است. او خطاب به امیرچوپان فرمود که: «در دنیا سه طایفه‌اند: مردانند و نیم مردانند و نامردانند. مردان ایشانند که سخن حق بگویند و ترسند و اگر سخن حق بشنوند، بنفستند [گرم شوند و تأثیر پذیرند]. نیم مردان

۱. نگاه کنید به داستان «حاجی آملی» در مجلس بیست و دوم از کتاب «چهل مجلس».

۲. نقل از مصنفات، همان، صص ۴۷-۱۶.

ایشانند که سخن حق نتوانند گفت، اما چون بشنوند بنفسند. نامردان ایشانند که از سخن حق گفتن بترسند و اگر بشنوند بنفسند. حق تعالی ما را و تو را از نامردی نگاه دارد.^۱

علاءالدوله برای انسان، حرمت و منزلتی ویژه قائل بود زیرا که انسان را مقصود و غایت آفرینش می‌دانست و می‌گفت که خدای تعالی این دنیا را با همه نعمت و برکت به خاطر انسان بر پای داشته است. هم از این روی به بندگان خدا عشق می‌ورزید و حاضر نبود ایشان را محتاج و گرفتار ببیند.

در آثار منظوم شیخ، معارف اخلاقی فراوان به جلوه در آمده‌اند:

دوستی چیست؟ هیچ می‌دانی؟ در سر کوی دوستان مُردن

(دیوان، ص ۳۱۳)

خوشه معرفت از سیم محبت خوش چین خوشه‌ای خوش‌تر از این در همه عالم نبود

(دیوان، ص ۲۸۵)

بار بر هیچ دل منه، زینهار تا توانی به جان بکش باری

چهد می‌کن که تا برون آری از قدم‌های دوستان، خاری

ور بدین دسترس نمی‌یابی خار در پایشان مخل، باری

کائن جهان بوده است و خواهد بود ای پسر، یادگار بسیاری...

(دیوان، ص ۳۲۳)

به سان کوه می‌باید که باشد مرد پابرجا چو طفلان بد بود هر دم ز ضعف رأی لغزیدن

نه کار سروبالایان ثابت رأی دین باشد به هر بادی که برخیزد، چو شاخ بید لرزیدن

سیکجاری مکن در کار و مشتاب و یقین می‌دان بود کار خردمندان، ثبات و صبر ورزیدن

(دیوان، ص ۳۱۴)

مردم نوازی و مردم پروری از دیگر گزینه‌های درخشان شیخ در قلمرو اخلاق است. انسان آرمانی او، انسانی است محترم، آگاه، بیدار دل، کوشا، نوع دوست، مردم نواز، فروتن و افتاده و در عین حال مستغنی و توانا. چنین انسانی محبوب آفریدگار است و مقصود و منظور آفرینش. او که جایز الخطاست. به گناه خویش اعتراف دارد، اما حالت انفعالی گناهکارانه‌اش قابل تعمیم است: من گنه کردم و تو خود می‌دانی که همه بندگان گناه کنند این گناه که به طور عمدۀ ناشی از جهل و غفلت است، از ابزارهای شناخت است و بر جریان غفلت از خودشناسی و خودکاوی تأکید دارد:

ای بسا شرک خفی کاندر درون جا داده‌ایم ای بسا دل‌های مردم را که ما آورده‌ایم
ای دریغا عمر ما کاندر تمنا شد به باد ای دریغا تا کنون ما نفس می‌پرورده‌ایم
دشمنی دیگر نباشد آدمی را همچو او من نمی‌دانم که با او چون به سر می‌برده‌ایم؟
اما علاءالدوله از کنار این دست از غفلت‌های انسان آرمانی خود بی‌تفاوت نمی‌گذرد و به پیامدهای آن اعتراض می‌کند:

افسوس که محو شد به کلی آثار مروت و فتوت
کس نیست که یک نفس برآرد با هم ز طریقه اخوت
فاجعه بزرگ از چشم او، بی‌اعتبار شدن کرامت و خود انسانی است:

همت عالیت چرا پست شد؟ وز می غفلت به چه سرمست شد؟
معرفت را چه مصیبت رسید؟ دامن عقلت ز چه از دست شد؟
(دیوان، ص ۲۷۸)

و سپس آن کس را که در استمرار غفلت پای می‌فشارد، به ریشخند می‌گیرد:

چون که بگذشت عمرت ز هفتاد مر تو را نه زن است و نه فرزند
بهر که جمع می‌کنی تو حرام؟ غفلت و حرص و ابله‌ی تا چند؟
نفس! مگری تو بر سیاه دلش بر سپیدی ریش او می‌خند

(دیوان، ص ۲۷۸۳)

از این منظر دریغ است اگر از شجاعت و شهامت اخلاقی شیخ در نقد اجتماعی، ذکری به میان نیاوریم. چرا که صراحت و قاطعیت او در این زمینه اگر بی‌نظیر نباشد، کم‌نظیر است. او در «چهل مجلس» آنجا که به یورش مغولان و ارزیابی آثار و پیامدهای شوم و دهشت بار آن می‌پردازد، بیان او نه همین رنج‌نامه یک عارف دل‌آگاه مردم‌دوست است، بلکه ادعانه‌ای قاطع و رسواگر است علیه جامعه‌ای که مکارم اخلاقی‌اش زیون و پایمال شده است:

[وقتی مغولان به ایران تاختند] برهنگان و عوانان در کار کردند و به شهرها فرستادند. اینان با خواجه‌گان ساختند و به جهت هوای نفس و از روی ریا با یکدیگر قسمت‌های باطل و بی‌وجه کردند و محصلان در کار کردند و آنان چون سگان گرسنه در گرد کوی‌ها افتادند و به دریدن پوستین عاجزان مشغول شدند.

پس اهل صلاح جلای وطن کردند، ضعیفان پایمال جهان‌خواران شدند، اهل بازار به مسخرگی عوانان رفتند، برزگران به گدایی در افتادند. لثیمان خرابات را معمور کردند، عالمان مدارس را معطل گذاشتند و ترک علم کردند. عابدان صومعه‌ها را دکانین رزق ساختند که: ما رازق می‌جوییم، صوفیان ازرق پوشان خانقاهات را هنگامه شیطان ساختند و به کفر و قلماش گرفتن مشغول شدند که: ما معرفت می‌گوییم. القصه هر یک به شومی هوی، کمر متابعت سلطان بریستند و جهان ویران کردند.^۱

در جای دیگر (فصل اول از باب ششم کتاب العروه) وقتی «اصحاب اوقاف از قضات و اعوان سلطان و عمله ایشان» را از مداخله - به هر عنوان - در موقوفات خویش منع می‌کند، دلیل آن را با چنین صراحتی مطرح می‌سازد:

«از برای آن که همت این طایفه [منع شدگان] چنان دیدم که از شومی طمع ایشان همه

خانقاهات خراب می‌گردد و به حقیقت خسیس‌ترین خلائق از روی همت و پلیدتر از همه از روی اعتقاد و زشت‌تر از روی، خوی بد ایشان را دیدم که از صحبت ایشان فحش باشد یا غیبت یا مسخرگی.»

او تنها سلطان و عمله او را از مداخله در موقوفاتش نهی نکرده، بلکه متولیان و مشرفان و خدام وقف و فرزندان آنان را نیز صالح در این زمینه نشناخته و گفته است: «به چشم خود دیدم که این طایفه تصرف کردند به عادت پدران در اوقاف و به فروختن آن قیام کردند و در خریدن آن اوقاف. با وجود این که می‌دانستند وقفیت آن...»

شعرها و رساله‌های منثور شیخ سرشار از نهادهای اخلاقی انسانی است که شخصیت او آمیزه‌ای متعالی از تواضع و مفاخره، استغنای طبع و خودشکنی، دنیاگریزی و احساس مسئولیت اجتماعی، اعتراف به جهل و خودشناسی است. شخصیت ترکیبی چنین انسانی را شاید بشود در درون این رباعی شگفت آور شیخ باز شناخت:

آن هیچ کزو هیچ نیاید، ماییم آن هیچ که هیچ را نشاید، ماییم
نی‌نی غلطم، ز هیچ برناید هیچ آن هیچ کزو همه برآید، ماییم

عمران و آبادی

نظرها و باورهای شیخ علاءالدوله پیرامون کار و ارزش‌های معنوی و عادی آن از درخشان‌ترین نهادهای این عارف بزرگ است.

پیر سمنان، کار و تلاش و تولید را مصداق بارز و نمود عینی، در بیان مفهوم حضور در عرصه زندگی می‌داند. تأمل در زندگی علاءالدوله از این چشم انداز نشان می‌دهد که او، آن گروه از زهاد و اهل علم را که به بهانه «ترک» و «زهد»، دل به آرامش عزلت و آسایش و تن پروری می‌سپارند و معیشت و قوت زندگی را، نه به مدد بازوی خویش، که به تکیه از دسترنج دیگران حاصل می‌کنند و به گذران طفیلی و انگلی خود، نام زندگی، «عبادی- علمی» می‌دهند، به تمسخر می‌گیرد و عمل آنان را «متابعت شیطان» ارزیابی می‌کند. او از

بیکارگی شدیداً نفرت دارد و عنصر بیکار را کمترین کس می‌داند.

از مجموعه زندگی این مرد والا برمی‌آید که او هیچ‌گاه از کار و تلاش باز نایستاده است، خواه در مقامات دیوانی و در «قبا و کلاه و کمر» و خواه در ترک و تجرید و مراقبه و آموختن و آموزاندن و تربیت مریدان و شاگردان و خواه در کشاورزی و تولید و مشغله‌های فیزیکی می‌دانیم؛ که وقتی به سمنان آمد، هماهنگ و موازی با ریاضت و چله نشینی و عبادت، به کشاورزی و آبیاری پرداخت. از تقریراتش در آثار منتسب به وی برمی‌آید که کناره گرفتن از مشاغل حکومتی و دیوانی و نیز زهد پیشگی و التزام به عبادت و اربعینات از سوی او، به معنای رها کردن مسئولیت‌های مهمی که لزوماً بر عهده یک انسان متعهد مقرر است، نبود. اشاره‌های فراوان پیرامون این دوره از زندگی او در دست است که در سمنان به کشاورزی، احداث قنات و کاریز و تنظیم نظام آبیاری و حلّ و فصل امور اجتماعی و مداخله غیرمستقیم در معدودی بن‌بست‌های سیاسی - که بر او تحمیل می‌شد - پرداخته است.

از آنجا که بخشی از معتقدات صوفیه به کشاورزی و زراعت نظر دارد، در جای‌جای آثار شیخ، علاقه او به آبادانی، توسعه، کشاورزی و آبیاری به جلوه در آمده است. چشم انداز درخشان او در زمینه بارور ساختن زمین و بهره‌گیری از آن، در «نفحات الانس» بدین گونه بازتاب یافته است.

فرمود که: حق تعالی این زمین و مزارع به حکمت آفریده و می‌خواهد که معمور باشد و فایده به خلق برسد... و اگر بدانند که از ترک عمارت و گذاشتن زمین را معطل، چه گناه حاصل شود، هرگز نگذارند که اسباب او خراب شود. هر کس زمینی دارد که از آن هر سال هزار من غله حاصل تواند کرد، اگر به تقصیر و اهمال، نه صد من حاصل کند و سبب او، آن صد من از خلق خلق دور افتد، به قدر آن از وی بازخواست خواهند کرد...

و اگر چنانچه از کاهلی ترک عمارت زمین کند و آن را «ترک» و «زهد» نام نهد، جز

متابعت شیطان چیزی دیگر نیست و هیچ کس کمتر از آدم بیکار نیست.^۱

نکته مهم این که التزام شیخ به ارزش کار، محدود به اعتقاد نظری نیست. او در عمل هم به کار می پرداخت. امیر اقبال سیستانی نوشته است که:

... درویشان، پنبه بیرون می کردند، بندگی مخدوم نیز موافقت می فرمود. در آن اثنا فرمود که حضرت رسول (ص) هرگز بیکار نبود و بیکاران را دوست نداشتی.^۲

درویشان پیرامون مکتب و محضر او، همراه با آموختن و مراقبه و تمرین آداب سلوک، در مزارع و کشتزارها هم کار می کرده اند و شیخ نیز با آنان به کار می پرداخته و در کمیت و کیفیت کار آنان بسیار حساس بوده است و تأکید می کرده است که:

درویشانی که به کار مشغول اند، می باید که هیچ بطل را میان ایشان راه نباشد که یک بیکار، صد مرد کار را، از کار باز دارد.^۳

از نظر شیخ، آباد کردن زمین بایر، حتی از راه جبر و بیگار گرفتن مردم، جایز بوده است. در پاسخ امیر اقبال سیستانی که پرسید: اگر کسی زمین میت را احیا کند، اگر در احیا کردن [آن زمین] زجر کند مردم را و به زور در کار دارد، دخل آن حلال باشد یا حرام؟ پاسخ داد: دخل آن حلال باشد، اما مظلّم آنکه خلق را به زور، کار فرموده، در گردن او بُود.^۴

علاءالدوله کار کردن مریدان و درویشان را موجب غنای روح و جسم و منزلت اجتماعی شان می دانست و شگفت زده می گفت: این مردمان عجب اعتقادات دارند که درویش می باید گدا و محتاج باشد، که نمی دانند حق تعالی هیچ مرشد را محتاج نداشته است به خلق، و چرا بندگان خدای تعالی، جز به خدای تعالی محتاج باشند؟ آخر این دنیا را با این همه نعمت و برکت ایشان بر پای می دارد، بلکه مقصود از آفرینش، ایشانند.^۵

۱. نفحات الانس، نقل از صدر، همان، صص ۹۷-۹۴.

۲ و ۱۴. چهل مجلس، نقل از صدر، ص ۹۵.

۳ و ۱۶. همان، ص ۹۷-۹۶.

علاقه فراوان شیخ به آب و آبیاری از تعلق او به آسایش و رفاه خلق سرچشمه می‌گرفت. او که می‌دانست در کویر خشک و سوزان بیابانک، تنها دسترسی به آب می‌تواند زندگی را از نابودی قطعی رهایی دهد، تلاش جانانه‌ای برای دستیابی به آب و استفاده درست و قانونمند از آن، به کار برد و سرمشقی برای مردم روزگار خود و آیندگان بر جای گذاشت.^۱

او منطقی قوی و انسان دوستانه و مبتنی بر علم و عمل در مسئله آب و آبیاری داشت: «حکایت کاریز فرمود که عملی و علمی نیک است. چه آبی در زیرزمین نامنقطع [بلااستفاده] به سعی کسی بر روی زمین افتد که جمله حیوانات از آن منفعت توانند گرفت، ثواب عظیم باشد. و از اینجا حکایت کاریز صوفی آباد در افتاد که چگونه بود.»^۲

حکایت کاریز صوفی آباد، دلکش و جذاب است و گواه بر سعی و پافشاری و نگاه علمی و توکل و امید شیخ برای دستیابی به آب. او پس از کامیابی در یافتن آب در صوفی آباد، سخت شادمان شد و نام خیزشگاه آب را «چشمه خداداد» نهاد. در دیوان او چندین شعر در توصیف این چشمه آمده که نشانه خرسندی و سرور اوست:

چشمه‌ای زیر زمین پنهان بود	حق بدان چشمه مرا راه نمود
نام این چشمه خداداد نهاد	نظر رحمت از آن دور مباد
شاد بادا دل آن خوب نژاد	که کند مردم آن را دلشاد...
حق به من داد، من از راه نیاز	وقف کردم و بدو دادم باز

(دیوان، ص ۴۰۵)

۱. از دیرباز میان مردم سمنان شایع است که نظام سنتی تقسیم آب (تقسیم استخری) در سمنان - که از نظام‌های جالب و شگفت انگیز و پراسبقه در این دیار کویری است - از ابداعات شیخ علاءالدوله است. هر چند تا این زمان سند معتبری برای اثبات این مدعا ارائه نشده است، اما می‌توان فرض مداخله شیخ را در بهبود نظام آبیاری موصوف و قانونمند کردن آن به اعتبار نشانه‌های فراوان از علائق وی به آب و آبیاری پذیرفت.

۲. برای مطالعه این داستان رک: چهل مجلس، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۳ و نیز: سیدمظفر صدر، همان، صص ۱۱۷-۱۱۶.

پیر سمنان، دستاوردهای تولیدی را برای اندوختن یا کامیابی خود نمی‌خواست. نه همین چشمه صوفی آباد که به تقریب تمامی دار و ندار خود را - خواه از میراث پدر یا مشاغل دیوانی و دسترنج شخصی یافته بود و آن شامل ثروت وافر و مکنت فراوان و غلام و کنیز بود - وقت کرد و غلامان و کنیزان را آزاد ساخت، بخشی از اموال منقول را صدقه داد، عواید املاک را صرف بینوایان و معیشت صوفیان و تعمیر خانقاه و جماعت خانه و آباد کردن زمین کرد. او برای حفظ و استمرار موقوفات و اهداف مترتب بر آنها، سفارش‌های بسیار کرد. از جمله اینکه: «فرزندان من در تولیت آن هیچ مدخلی نسازند و مشرف و خادم آن مال نباشند که تصرف کنند به وجهی از وجوه.»^۱

منع فرزندان از مداخله در کار موقوفات به معنای بینوا گذاشتن آنها نبود، خود در کتاب «العروه» تصریح کرده است که: «حق زن خود دادم و حق ولد خود را زیاده از آنکه پدر به من داده بود، دادم.»

گزینه‌های فرهنگی

شیخ علاءالدوله سمنانی در میان معاصران خویش از جهت گزینش در مقولات فرهنگی و سعی در اشاعه آنها، بی‌تردید شخصیتی کم‌مانند است. گواه این مدعا تنها شماری حدود سیصد رساله و نوشته منسوب به او (که ابن حجر در «درر الکامنه» به آنها اشاره کرده) نیست، بلکه بخش مهم و مهم‌ترین بخش از کارنامه زندگی او را تلاش‌ها و کوشش‌های فرهنگی‌اش رقم می‌زند.

از بررسی این بخش از حیات او برمی‌آید که در راه اشاعه معارف دین و ایدئولوژی و آرمان‌های اجتماعی خود تلاش خستگی‌ناپذیر به کار می‌برده است و اگر در تیمارخواری حال مستمندان و درماندگان، از بخشیدن مال دریغ نداشته، در این راه نیز از بذل توش و توان

۱. فصل اول از باب ششم کتاب «العروه»، نقل از صدر، همان، ص ۳۱.

مضایقه نکرده است. اشاره او به این که «هزار طبق کاغذ در راه و رسم تصوف سیاه کردم و صد هزار دینار مال پدری و میراث، صرف و وقف صوفیان نمودم...» حقیقتی انکارناپذیر است. او پس از جدا شدن از ارغون خان، شوق وافر خود را با تلاش پیگیر در راه آموختن و پر کردن کاستی‌های علمی خود هماهنگ ساخت. خود گفته است: «چون ماه رمضان به سمنان رسیدم، مشغول شدم به تحصیل عبادتی و چنان خالی بودم از جمیع علوم شرعی که استنباط یک مسئله نمی‌توانستم کردن... در آن زمستان تحصیل علوم مالا بد کردم و بنای سلوک بر وفق کتاب «قوت القلوب» که تصنیف شیخ ابوطالب مکی است، بر خود مقرر کردم و مشتاق شدم به تجوید...»

در گستره مضمونی آثار مکتوب شیخ و مقولات مریدان از حالات و گفتار وی، البته معارف دینی و عرفانی غلبه دارد و اساساً او از این منظر به جهان می‌نگرد، ولی سهم عمده‌ای هم به مسائل و دیدگاه‌های وی در سیاست، اجتماع، اقتصاد، تاریخ و ادبیات متعلق است. شیخ سمنان این معارف را با زبان و بیانی استوار، اما ساده و بی‌حشو و پیرایه - هم در نثر و هم در شعر - باز گفته است.

استاد نجیب مایل هروی اشاره می‌کند که «شیخ از میان شیوه‌های سه گانه نثر خانقاهی، شیوه ساده و بی‌پیرایه‌ای را که اکثر مشایخ صوفیه و محققان خانقاهی از دیرباز پی گرفته بودند، برگزیده است. در جمیع آثارش، فارسی را به گونه‌ای نوشته است که پس از هفت صد سال در بسیاری موارد مطابق است با نثر بی‌پیرایه زمان ما. این گزینش از آن رو بود که شیخ - چون دیگر عارفان متمایل به شیوه مرسوم - زبان را وسیله تفهیم و تفاهم آرا و یافته‌هایش میان طبقات مردم، فاصله مردم کوی و برزن و اهل بازار و به دور از قیل و قال مدرسی و زبان مدرسه می‌دانسته است. چون این بزرگان بیشتر با طبقات و دسته‌های مردم

عادی و مریدان امی رویاروی بوده‌اند.^۱

جستجوی مستوفا و ژرف در نهاده‌های فرهنگی شیخ، زمان و زمینه بسیار گسترده می‌طلبد که در گنجایش این نوشته نیست. به عنوان مثال آموزه‌های وی در رسالات او چنان دامنه گسترده‌ای دارد که ورود در آنها بیم سرگردانی و به انتها نرسیدن دارد.

در دوازده رساله و نیز پاره‌ای از مکتوبات او - و همه به فارسی نگاشته - از همه چیز و همه جای زندگی مادی و معنوی سخن به میان آورده است. این مجموعه پرمحتوا، تنها از معارف اهل عرفان و تصوف و راه و رسم سلوک و سماع (در: سر سماع) و تکالیف و الزامات دینی مثل نماز، روزه، حج، جهاد، زکات و... (در «مالابد منه فی الدین») سخن نمی‌راند، بلکه از سیر در کره خاکی و آفاق و انفس و تأمل در طبیعت و درون آن (در «سرالبال لذوی الحال») و تربیت افراد مستعد و بالاستعداد (در «فرحه‌العالمین و فرجه‌الکاملین» و نیز در «بیان الاحسان لاهل‌العرفان») و درون‌کاوی و وصف‌الحالات روحانی و اشراقات ربانی (در «فتح‌المبین لاهل‌الیقین» و نیز در «سلوه‌العاشقین و سکنه‌المشتاقین» و نیز در «توریه») تا تاریخ رجال (در «تذکره‌المشایخ») و دانش تلفیقی ذهن و عمل (در «شطرنجیه») و تدبیر منزل و آداب معاشرت و زندگی روزمره (در «آداب‌السفره») مباحثی دقیق و جالب و خواندنی به دست می‌دهد که هر یک از رساله‌ها گستره‌ای وسیع از مباحث گوناگون را از جزئی‌ترین امور - مثل غذا پختن و چگونه خوردن تا پیچیده‌ترین مباحث فلسفی و عرفانی - پیش چشم می‌گشایند.

برای به دست دادن تصویری از شیوه نگارش ساده و دلنواز علاءالدوله، نخست فرازی از رساله «شطرنجیه» او را می‌آوریم که هم نمایانگر ویژگی نثر او و هم مؤید آگاهی و استیلای

۱. مقدمه مصنفات، همان، صص ۵۴-۵۳. نقل به معنی. از شیوه‌های سه گانه مورد اشاره استاد مایل هروی از دو شیوه دیگر، یکی با عنوان «نثر شاعرانه» که بر اساس آن نویسندگان از بیشترین ابزار و اسباب شاعرانه - تشبیهات، استعارات، موازنه‌ها و... بهره می‌برده است، مانند آثار منسوب به خواجه عبدالله انصاری و روح‌الارواح سمعانی و... دیگر «نثر رسمی و ادبی» که برخی مشایخ صوفیه - خاصه پس از ورود آرای ابن عربی در خانقاه‌های ایران و شرق جهان اسلام - برگزیدند، یاد کرده است.

وی از علم شطرنج و هم نشان دهنده ذوق او در بهره گیری از حرکات مهره‌های شطرنج و تلفیق هنری آن با دیدگاه‌های عرفانی و اجتماعی است. در این آمیزه رنگین و دل انگیز، کارکرد هر کدام از مهره‌ها در ترکیبی استادانه و شاعرانه از معارف عرفانی - به طرز گفتگو میان خود و مهره‌ها - شرح داده شده است. گفتگو با «رخ» را نمونه می‌آوریم:

«... گفتم: ای رخ فرخ! بیا تا از رموز چه داری؟ گفت: ای عزیز من! بر این بساط شطرنج هیچ کس از من بزرگ‌تر نیست، که مرد آزادم و تیز دو و سبک خیر، گاه بر پیل ترکناز کنم و گاه بر اسب شبیخون بزم. همه از دست من عاجزند. اگر من نباشم، شاه را مات نزدیک آید. این همه را که یافتم از برکت یک خصلت است و آن، آن است که تیز دو و راست روم. هرگز کژی پیرامون من نگردد. بیت:

برین بساط چو رخ رو، که چرخ فرزین گردد
پیاده کرد بسی شاه را ز فیل و فرس
چون راست رفتاری پیشه کردم بر رقعۀ شطرنج، آفت به من نرسد. ای دوست صادق وای
یار موافق! تو نیز... همچون من راست روی پیشه گیر...»^۱

نمونه دیگر، که حد اعلای ساده نویسی شیخ را باز می‌نماید، رساله کوتاه و فشرده، اما بسیار جالب «آداب السفره» است که طی هشتاد و دو فصل کوتاه و فهرست گونه، آداب نشستن بر کنار سفره و غذا خوردن را تعلیم می‌دهد. تأکید شیخ در این رساله هم بر بهداشت خوردن و آشامیدن است و هم بر ادب و اخلاق در جمع نشستن و با جمع خوردن.

به احتمال بسیار این رساله را در پی تجارب حاصل از ایجاد جماعت خانه‌ها و خانقاه‌هایی که مریدان و درویشان و فقیران و مسافران را پذیرایی و تغذیه می‌کرده‌اند، به مثابه دستورالعمل و آیین نامه‌ای موجز نوشته تا فرازهای آن به خاطر و حافظه مخاطبان باقی بماند. پاره‌ای از دستورهای این رساله حتی در زمان ما تازگی و کاربرد خود را از دست نداده است. «بدان ای طالب صادق که:

۱. برگزیده از رساله «شطرنجیه» نقل از مصنفات، همان، ص ۳۲۶.

- ادبی از آداب آن است که لقمه حلال حاصل کند.

- در تطهیر آن به غایت بکوشد.

- زیاده از قدر حاجت نخورد و امر وسط را رعایت کند. یعنی نه چندان کم خورد که خاطرش

در پی لقمه دوان باشد و نه چندان بسیار خورد که گران شود و از طاعت باز ماند.

- تا بتواند تنها نخورد.

- اول انگشت بر نمک زنند و بچشند.

- باید هر کس از پیش خود خورد.

- باید که در لقمه دیگری ننگرد.

- لقمه در جانب راست دهن نهاد.

- آهسته خایند [بجوند]، الا کسی که دندان ندارد، معذور دارند.

- تا آن لقمه به حلق فرو نبرد، دست به لقمه دیگر نبرد.

- یاران را لقمه ندهد.

- سر از کاسه دور دارد.

- نگاه دارد تا پای بر سفره ننهد.

- در میان خوردن، انگشت نلیسد و در آخر بلیسد و به دستار خوان پاک کند.

- نگاه دارد آنچه می خورد بر فرش نریزد.

- تا یاران می خورند او نیز دست می جنباند.

-... اگر طعامهایی است که دیگران را آرزوست، چندانی بگذارد که ایشان نیز از آن بیاسایند.

- آنچه از میان دندان بیرون آید، نخورد و به روی مال [دستمال] خود بگیرد.

- بر شریک طعام ظلم نکند.